من برای تمام ایران کتاب نوشته ام

افشارسیستانی، ایرج

گویی،نه در خانه‏ای امروزین،بلکه در زیر سقف چادری در بیابان‏ سیستان با ما سخن می‏گوید!ایلیاتی،دقیق،ساده صریح‏ و صمیمی است.خانه‏اش با کتابخانه‏ای تخصصی‏ و برخوردار از نظم و زیبایی،پیوسته پذیرای دانشجویان و پژوهشگرانی است که از هر سوی ایران پهناور بدانجا می‏آیند و او،گشاده‏رو و گشاده دست،بی‏هیچ بخل علمی،پیوسته از کار آنها گره می‏گشاید.

ایرج افشار سیستانی،از پژوهشگران روشنگر و اهل درد است.از کسانی نیست که در پی نان و نام و پست و مقام،هر روز به‏ قبیله‏ای می‏پیوندند و هر شب به قبله‏ای تازه رو می‏کنند!

او کشورش ایران و زادگاهش سیستان را به جد و عاشقانه‏ دوست می‏دارد و طبیعی است که با هر چه و هر که ضد ایران و ایرانی است،دشمن باشد.

آثار پرشمارش که هر یک نام بخشی از این خاک پهناور را بر خود دارند،نشانگر عشق عمیق او به جای جای ایران اسلامی است.

قضاوت‏هایش درباره افراد،صریح،شفاف و بی‏ابهام است.

کلامش رشحه‏ای از شجاعت او را به مخاطب منتقل می‏کند و در حضورش ترس از هر چیز رنگ می‏بازد.

به کارش صمیمانه علاقه‏مند است و در این سن و سال،گاه تا روزی 18 ساعت کار می‏کند.بر بالای قفسه کتابخانه‏اش،تصویری‏ از برادر شهیدش«حمید افشار»جلوه‏گر است و خطی از خون شهید که بر قطعه اسکناسی که هنگام شهادت در جیب او بوده اثر گذشته‏ است.آری عاشقان راستین،این چنین پای ادعانامه وطن‏ دوستی و عشق به مردم میهنشان را امضا می‏کنند.

ایرج افشار،یا آنچنان که خود می‏پسندد،ایرج افشار سیستانی،دوم آبان ماه سال 1319

در روستای«کوشه علیا»در زابل دیده به دنیا گشود.

وی تحصیلات ابتدایی را در دبستان«امیر معزی»زاهدان و دوره متوسطه را نیز در دبیرستان‏ 15 بهمن همان شهر گذراند.یکسال نیز در کرمان به تحصیل ادامه داد.

ایرج افشار از سوی پدر به طایفه«سرگلزایی»و از جانب مادر با طایفه«بارکزایی»نسبت‏ دارد.این دو طایفه شیعه از دیرباز پیوسته مرزدار و مدافع ایران زمین بوده‏اند:وی پس از تحصیلات متوسطه به تهران عزیمت کرد و در این شهر به فراگیری دانش‏های روز در زمینه‏ جغرافیای ایران پرداخت.

ایرج افشار پس از سال‏ها کار،مطالعه و پژوهش در بخش خصوصی،در سال 48 به استخدام‏ سازمان جلب سیاحان درآمد.در سال 51 درگیری با یکی از خویشاوندان فرح پهلوی در فارس،او را به دادگاه،سرگردانی و بیکاری کشانید،پس از تبرئه،وی مجددا به کار خویش‏ بازگشت و تا سال 57 و پیروزی انقلاب در آن سازمان،به کار مشغول بود.پس از انقلاب، مدتی به عنوان مشاور و داور،در وزارت ارشاد خدمت کرد.

پس از چهارماه تعطیلی ارشاد در دوره وزارت عباس دوزدوزانی،مجددا به کار دعوت شد و این بار به عنوان نماینده سهام دولت ایران در چند شرکت و از جمله«شرکت توسعه‏ مهمانخانه‏های ایران»ابلاغ گرفت و در این سمت،ضمن راه‏اندازی برخی مؤسسات تعطیل و نیمه تعطیل،بخشی از اموال پرنس کریم آقاخان را مصادره کرد.ایرج افشار در سال 61 با استفاده از لایحه ارفاقی بازنشستگی کارمندان‏ دولت،برای ساماندهی به پژوهش‏های خویش و کار در حیطه‏ای هماهنگ با ذهن و ذوق خود،تقاضای بازنشستگی کرد و از آن پس تاکنون‏ همچنان به سیر و سفر و پژوهش و نگارش مشغول است.وی متأهل و دارای چهار فرزند است.این نویسنده و پژوهشگر ایرانشناس،از سال‏ 63 تاکنون 54 عنوان کتاب را در 118 جلد آماده چاپ کرده است.

کیهان فرهنگی:جناب استاد افشار،ممنونیم که‏ در شرایط تراکم کارهای پژوهشی اجازه‏ دادید که چند ساعتی در حضورتان‏ سؤالاتی را مطرح کنیم.جنابعالی روال‏ کار ما را در کیهان فرهنگی می‏دانید.

لطفا به عنوان سؤال،از خاندان و خانواده و زادگاهتان بر ایمان بگویید.

استاد افشار:من اهل سیستان هستم.محل‏ تولدم روستای کوشه علیاست.ما از طایفه‏ «سرگزی»یا«سرگلزایی»هستیم،هنوز هم هر زمان‏ که به مناسبتی به سیستان می‏روم،به روستای محل‏ تولدم می‏روم و با قوم و خویش‏هایم دیدار می‏کنم. این طایفه از دیرباز،بویژه از زمان صفویان که‏ شکوفایی‏شان از آن زمان آغاز شد،تا به حال، همراه با دیگر طوایف سیستان و بلوچستان،مرزدار این سامان بوده‏اند.با توجه به اسناد تاریخی،این‏ طایفه شیعه جعفری،(اعم از سرگلزایی سرگزی‏ \*من به سهم خودم به عنوان‏ بخشی از دینم نسبت به آن‏ رزمندگان دلیر،تمام عملیات‏ جنگی آنها را در کتاب‏های‏ خوزستان،ایلام و کرمانشاهان‏ آورده‏ام.آن دلاوران ارزش‏های ما و بخش افتخارآمیزی از تاریخ‏ کشورمان هستند.

و دیگران)،در طول تاریخ ایران،همواره از تجزیه‏ خاک ایران جلوگیری کرده‏اند.بگذریم از دوره‏ قاجاریه که ظلم‏هایی شد و نیمی از این خطه،از سیستان و بلوچستان و از ایران جدا شد؛ولی در عین حال،بعدها هم این خطرها بود ولی مردم‏ منطقه هشیار شدند و آنجا را نگهداشتند.

کیهان فرهنگی:استاد شما متولد چه سالی‏ هستید؟

استاد افشار:من متولد دوم آبان ماه سال 1319 هستم.

کیهان فرهنگی:دوره کودکی را هم در همان‏ روستای کوشه علیا بودید؟

استاد افشار:خیر،دو سه ساله بودم که به‏ زاهدان آمدم.دلیلش هم این بود که آنجا از نظر مدارس ابتدایی وضع بهتری داشت.

کیهان فرهنگی:همراه خانواده به آنجا رفتید؟

استاد افشار:خیر،تنها رفتم.طوایف سیستان‏ و بلوچستان رسم دارند که در زادگاهشان و مرکز استان و همینطور در مشهد،خانه‏ای داشته باشند.

کیهان فرهنگی:دلیلش چیست؟

استاد افشار:به خاطر این که تابستان‏ها برای‏ زیارت و استفاده از آب و هوای مناسب در مشهد جایی داشته باشند.به همین دلیل اکثر سیستانی‏ها در مشهد هم خانه دارند و خانه پدری ما هم در مشهد بود.

کیهان فرهنگی:پس تحصیلات ابتدایی را در زاهدان گذراندید؟

استاد افشار:بله دوره ابتدایی را در دبستان امیر معزی و دوره متوسطه را هم در دبیرستان پانزده‏ بهمن زاهدان طی کردم و بعد هم به خوزستان و تهران؛مهاجرت کردیم.

کیهان فرهنگی:از دوران کودکی‏تان بفرمایید،آیا قبل از ورود به مدرسه،در خانه هم‏ آموزشی دیده بودید؟

استاد افشار:بله،وقتی که در روستای قاسم آباد در سه کیلومتری شهر زابل که حالا متصل به شهر زابل است.در منزل پدربزرگم،یعنی-پدر مادرم- زندگی می‏کردم،به مکتب خانه می‏رفتم و قرآن‏ می‏خواندم.به همان شیوه مکتب‏خانه‏ای قدیم. پایه قرآن‏خوانی من از آنجاست و بعد که در زاهدان‏ به مدرسه رفتم،حضرت آیت الله کفعمی که مرد بسیار خوبی بود،آن زمان امام جمعه بود.فرزندان‏ ایشان حالا در مشهد و تهران و زاهدان هستند.این‏ شخص،همراه با آقای خراسانی‏زاده که برادرزن‏ استاد کامبوزیا بود،برای ما کلاس دوره قرآن‏ گذاشته بود.جلسات قرآن را حضرت آیت الله‏ کفعمی راه انداخته بود،ولی اداره کننده‏اش آقای‏ خراسانی‏زاده بود.

کیهان فرهنگی:منظورتان همان استاد کامبوزیای‏ معروف،است که گفته می‏شد او را کشته‏اند؟

استاد افشار:بله همان استاد کامبوزیای‏ معروف،ولی او را نکشتند.خودش فوت کرد، ایشان دوست پدر من بود.

کیهان فرهنگی:کلاس‏های قرآن آقای‏ خراسانی‏زاده تا چه زمانی ادامه داشت؟

استاد افشار:آقای خراسانی‏زاده تا کلاس یازده‏ دبیرستان به ما درس می‏داد و من در کلاس‏های‏ ایشان شرکت می‏کردم و خیلی هم راضی بودم و ایام محرم هم با همین آقای خراسانی‏زاده و سیستانی‏های دیگر،حسینیه‏ای داشتیم به نام‏ حسینیه سیستانی‏ها و دسته‏های عزاداری راه‏ می‏انداختیم.

کیهان فرهنگی:از دوران تحصیل در دبیرستان چه‏ خاطره‏ای دارید؟

استاد افشار:خاطره که زیاد است،اما یک‏ خاطره برایم جالب‏تر است.در کلاس نهم که‏ بودم،تفنگی ساخته بودم که با باروت کار می‏کرد و این تفنگ،یک تفنگ واقعی بود.وقتی آن را به‏ عنوان کاردستی به مدرسه بروم.معلم کاردستی به‏ من گفت:نمره‏ات را می‏دهم،ولی شما این تفنگ‏ را یا در خانه حفظ کنید یا اصلا صدایش را درنیاور \*مشکلات و خطرهای امور پژوهشی،تنها به محیط و جغرافیا محدود نمی‏شود،به‏ تعبیر زیبای آن بزرگوار،هر که‏ خط دارد دشمن دارد،کار ما هم در بعضی موارد،کاری بی‏خط و خنثی نیست و طبعا وقتی پای‏ استقلال کشور و خادمان و خائنان به این سرزمین در میان‏ است،اگر به حقیقت وفادار باشیم،مشکلاتی پیش خواهد آمد، حتی تهدید به مرگ و مرگ.

و گرنه کار دستتان می‏دهد!

کیهان فرهنگی:این تفنگ همه ویژگی‏های یک‏ تفنگ واقعی را داشت؟

استاد افشار:بله،کاملا مثل آنها بود.

کیهان فرهنگی:از معلمین تأثیر گذار در دوران‏ تحصیلتان بفرمایید.

استاد افشار:بله،آقای بصیریان مدیر بسیار خوبی بودند،یک معلم زرتشتی داشتیم که خط به‏ ما یاد می‏داد و معلم بسیار خوبی بود.آقای دورانی‏ و آقای موحد هم از معلمین خوب و تأثیرگذار بر من بودند.یک سال هم در دبیرستان نمونه کرمان‏ درس خواندم و آنجا هم معلمین خوبی مثل آقای‏ توحیدی و آقای سیستانی داشتم و خاطره خوبی از آنجا دارم و در دوره دبیرستان همیشه دانش‏آموز ممتاز بودم و غالبا به عنوان جایزه مرا به رامسر می‏بردند.عکس‏هایشان را هنوز هم دارم.

کیهان فرهنگی:در دوران تحصیل،به چه درسی‏ بیشتر علاقه داشتید؟

استاد افشار:گرایش و علاقه‏ام بیشتر به تاریخ‏ و جغرافیا بود.

کیهان فرهنگی:بعد از دیپلم،چه اشتغالاتی‏ داشتید؟

استاد افشار:وقتی دیپلم گرفتم به تهران آمدم‏ و در شرکت‏های خصوصی مشغول کار شدم. مدتی در نهادهای اقتصادی کار می‏کردم.بعد به‏ شرکت‏های خصوصی رفتم و در کارخانجات‏ مختلف در سمت کارمند و مدیر،انجام وظیفه‏ می‏کردم.من کار اداری را از پایین شروع کردم،تا اینکه در سال 48 کارهای خصوصی را رها کردم و به کار دولتی پرداختم و در سازمان جلب سیاحان‏ به عنوان کارمندی ساده استخدام شدم.در آنجا به‏ تدریج مدیر امور،رییس اداره و بعد بازرس ویژه‏ اداره شدم.

کیهان فرهنگی:از آن دوره خاطرات ویژه‏ای هم‏ دارید؟

استاد افشار:بله،همانطور که گفتم،من در آنجا بازرس ویژه شده بودم و در همین شغل و سمت‏ بودم که در فارس با پسر عمه فرح مشکل پیدا کردم‏ و او را آنجا سیلی زدم.عموی این شخص هم در آنجا رییس فدراسیون شنا بود.

کیهان فرهنگی:درباره درگیری با پسر عمه فرح‏ لطفا بیشتر توضیح بدهید.ماجرا چه‏ بود؟

استاد افشار:بله،عرض می‏کنم،آنجا که رفته‏ بودیم-بعد از جشن‏های 2500 ساله-مسایل مالی‏ و دزدی‏ها و اختلاس‏هایی پیش آمده بود. مسوولان فارس گفته بودند کسی را از مرکز بفرستید تا راجع به آن مسایلی که رادیو بغداد آن موقع راجع‏ به دزدی‏های بستگان شاه و فرح عنوان می‏کرد، تحقیق و بررسی کنند و به این منظور مرا فرستادند. پسر عمه فرح در جریان جشن‏ها دزدی کرده بود. من تلگرافی به تهران زدم و جریان را گفتم.قرار شد که به تهران بروم و مسأله را توضیح بدهم.در این فاصله،از تهران شخصی را به نام معتمدی که‏ پیرمردی بود و در مرکز خدمات هتلداری تدریس می‏کرد به فارس فرستادند که ببینند جریان چیست؟ او به شیراز آمد و در اتاق بنده و معاونم نشست و پسر عمه فرح را هم خواست و به ایشان گفت:این‏ تخلفات چیست؟او انکار کرد و مدیر امور مالی‏ اسناد و دزدی‏ها را درآورد و به او نشان داد،اما پسر عمه فرح به جای آنکه خجالت بکشد،به من‏ فحاشی کرد.من بلند شدم و چنان سیلی محکمی‏ به او زدم که حلقه کتم پاره شد.

پس از این ماجرا،پسر عمه فرح به ساواک‏ فارس شکایت کرد.بعد از 48 ساعت آقایی به نام‏ سرهنگ زروان با دو نفر درجه‏دار برای دستگیری‏ من آمدند،ولی کارمندان اداره جلو آنها ایستادند و گفتند:مگر از روی نعش ما رد شوید تا بتوانید افشار را ببرید.یک نفر آدمی که دارد خدمت می‏کند،شما او را به خاطر قوم و خویش‏های آن آدم می‏خواهید ببرید؟

بهرحال پس از گذشت دو شبانه روز،مرا به‏ تهران احضار کردند و منتظر خدمت شدم و پرونده‏ام به دیوان کیفری رفت که مال کارمندان‏ بود.بعد از چند ماه سرگردانی در راهروهای‏ دادگستری،یک قاضی خوب و باشرف به نام‏ «دادپی»که مخالف رژیم شاه هم بود،مرا تبرئه کرد و بالاخره من به اداره برگشتم و شغلم هم بالاتر رفت و کارم ادامه پیدا کرد تا هنگام پیروزی‏ انقلاب.

کیهان فرهنگی:استاد چه سالی ازدواج کردید؟

استاد افشار:باید نگاه کنم،فکر می‏کنم‏ سال 44 یا 45

کیهان فرهنگی:بعد از انقلاب هم کارتان در همان اداره ادامه داشت؟

استاد افشار:بعد از انقلاب مدتی ما را طاغوتی‏ تلقی می‏کردند بالاخره مدیران و رؤسای ادارات‏ آن زمان مسأله داشتند تا ششماه بعد از انقلاب، سرگردان بودیم ولی حقوق می‏گرفتیم،تا اینکه‏ آقای میناچی وزیر ارشاد شد.یک مدتی بعد،آقای‏ نورعلی تابنده معاون میناچی ما را خواست و گفت:می‏خواهیم از شما کار اجرایی بکشیم.تا حالا حقوقتان را گرفته‏اید و گشته‏اید،حالا باید کار کنید.من به شوخی گفتم:ما کارمند قبل از انقلابیم و باید بازنشسته یا بازخرید بشویم!گفت: نه،خواهش می‏کنم بیایید و کار کنید.چند ماهی‏ با آنها به عنوان مشاور کار کردم.مثلا استاندار ایلام‏ با مسوول سپاه پاسداران آنجا اختلاف پیدا کرده‏ بودند،مرا با اختیار تام به آنجا فرستادند که هر کدام‏ را مقصر می‏دانستم به مرکز اعزام کنم و از این قبیل‏ \*ایرانشناسی در گذشته پرونده‏ روشن و سالمی نداشته است. متولیان صالح و دلسوزی هم در این زمینه نداشتیم.کارها را به‏ دست کسانی مثل احسان یار شاطر فراماسون و بهایی سپرده‏ بودند.درباریان فاسدی مثل‏ شجاع الدین شفا عهده‏دار این‏ امور بودند.

مسایل...بعد هم که مدارکی علیه آقای میناچی‏ از لانه جاسوسی پیدا شد،او را از ارشاد برداشتند و آقای دوزدوزانی به ارشاد آمد.ایشان فعالیت‏های‏ وزارت ارشاد را متوقف کرد و باز هم ما تا مدتی‏ بیکار شدیم و بهرحال بعد از سه ماه،آقای‏ دوزدوزانی مرا خواست و گفت:شنیده‏ام که شما طرف مشاوره بوده‏ای و پرونده‏ات را هم خوانده‏ام، شما نه پارتی داشتی و نه چیزی،و گرچه تقدیرنامه‏ هم از رژیم سابق داری،ولی ما راضی هستیم که‏ شما برگردید سرکار و نماینده سهام دولت ایران در چند شرکت دولتی بشوید،چون این کار در راستای‏ کار و تخصص شماست.هر چه من اصرار کردم‏ که مشاور باشم و به کارهای پژوهشی‏ام بپردازم، قبول نکردند و گفتند:ما به شما ابلاغ می‏دهیم که‏ بروید به عنوان نماینده صاحبان سهام دولت در شرکت توسعه مهمانخانه‏های ایران و شرکت‏ مهمانخانه‏های اصفهان،شرکت مواد غذایی -A H-D در تهران و کلیه مایملک«پرنس کریم‏ آقاخان»اقدام کنید.نماینده سهام دولت ایران در این امور شدم و بعد نماینده سهام دولت در امور مهمانخانه‏ها.ایشان تأکید کردند که مدیر عاملی‏ شرکت توسعه مهمانخانه‏های ایران را هم بپذیرم. آن شرکت،کارمندان زیادی داشت و مؤسسه‏ بزرگی بود و ضرر می‏داد.من رفتم و آنجا را به‏ سوددهی رساندم و تا زمان بازنشستگی‏ام آنجا بودم‏ ضمنا در مقام نمایندگی سهام دولت،بعضی جاها را مصادره کردیم.

کیهان فرهنگی:مصادره‏ها شامل اموال چه‏ کسانی می‏شد،یادتان هست؟

استاد افشار:بله،مثلا یک قسمت از اموال‏ پرنس کریم آقاخان را مصادره کردیم.البته اموال‏ شرکت توسعه مهمانخانه‏های ایران مصادره نشد، چون زورمان نرسید،مشاوران حقوقی آقای‏ میرحسین موسوی گفتند نمی‏شود به آنها دست زد! تنها شرکت‏های کوچک را از پرنس کریم آقاخان‏ گرفتیم.بعد یک لایحه بند«ج»درآمد که کسانی‏ که بالای 15 سال خدمت داشتند،اگر دولت از آنها راضی باشد،10 سال و گرنه با 15 سال، بازنشسته شوند،من وقتی تقاضای بازنشستگی‏ کردم،خوشبختانه آنقدر به نامه‏ام پیرو زدند تا بالاخره آقای دوزدوزانی بعد از سه ماه با تقاضایم‏ موافقت کرد و با ده سال،یعنی به ندرت اتفاق افتاده‏ که در آن زمان در بحبوحه مسایل سال 61 و 62 کسی با ده سال ارفاقی بیاید و بازنشسته شود.من‏ با همان گروه دو که بودم و با همان سمت مشاور بازنشسته شدم

کیهان فرهنگی:برای مراحل بعد از بازنشستگی‏ برنامه خاصی داشتید؟

استاد افشار:بله،کارهای اداری مرا از تحقیق‏ و پژوهش دور می‏کرد.بعد از بازنشستگی شروع‏ کردم به تنظیم فیش‏ها و فیش‏برداری مجدد از منابع‏ گوناگون و تألیف کتابهایم.آن زمان،یک خانه‏ای‏ در زاهدان داشتم،در خیابان حافظ،آن را فروختم‏ و با پولش سه کتاب اولم را چاپ کردم.

کیهان فرهنگی:چرا آثارتان را به ناشرین بخش‏ خصوصی ندادید؟

استاد افشار:آن موقع هنوز کتابی از من چاپ‏ نشده بود و کسی مرا نمی‏شناخت که کارم را چاپ‏ کند.

کیهان فرهنگی:این موضوع مربوط به چه سالی‏ می‏شود؟

استاد افشار:احتمالا سال 62 کیهان فرهنگی:موضوع اولین کتابتان چه چیزی‏ بود؟

استاد افشار:اولین کتابم«نگاهی به سیستان و بلوچستان»بود که سال 62 منتشر شد.

کیهان فرهنگی:قبل از انتشار آن کتاب با مطبوعات هم همکاری داشتید؟

استاد افشار:بله.با مطبوعات از طریق ارایه‏ مقالات علمی آشنایی داشتم و همکاری می‏کردم‏ ولی به خاطر مشغله کاری،در اوایل انقلاب،موفق‏ به تألیف کتاب نمی‏شدم و کارم تنها مطالعه، یادداشت‏برداری و فیش نویسی از منابع و مآخذ تاریخی و جغرافیایی بود.

بازنشست که شدم،فراغت بیشتری پیدا کردم‏ و به کار تألیف کتاب روآوردم.کتاب‏هایم که چاپ‏ شد و مردم و اهل قلم و ناشران دولتی و خصوصی‏ با آثارم آشنا شدند و مرا شناختند و درست از همان‏ تاریخ کارشکنی‏های مدیر مجله آینده درباره من‏ شروع شد؛اما من کار خودم را می‏کردم.من به‏ خدا توکل داشتم و کارم را ادامه می‏دادم،تا این که‏ کتاب دو جلدی آماده چاپ شد.من دنبال ناشر می‏گشتم و ناشری نداشتم،به اتفاق پسر عمویم‏ سرمایه گذاری کردیم و آن دو جلد کتاب را درآوردیم که خوشبختانه سال بعدش،«کتاب سال» شد.بعد بلافاصله برای چاپ دوم این کتاب که به‏ سرعت نایاب شد،ناشر پیدا شد!

کیهان فرهنگی:قبل از این که کتاب سال شناخته‏ شود،یا پس از آن؟

استاد افشار:نخیر،قبل از آنکه کتاب سال‏ شود،چاپش تمام شد و در بازار کمیاب شد.

این کتاب تمام ویژگی‏های عشایر تمام‏ استان‏های ایران را دربر می‏گرفت.البته در آن زمان‏ آثار پراکنده‏ای درباره عشایر وجود داشت،اما جامعیت نداشتند.نمی‏خواهم بگویم که کار من‏ بی‏عیب و نقص است،اما زحمت زیادی برایش‏ کشیدم و با آگاهی از منابع و مآخذ بسیار و کارمیدانی،سعی کردم کاری علمی و جامع به‏ جامعه تحویل بدهم.از آن به بعد بود که دیگر ناشران سراغ من می‏آمدند و تمایل نشان می‏دادند که روی کارهای من سرمایه گذاری کنند.بعد از آن‏

دکتر افشار در 19 سالگی

\*سیستان در طی قرون نه‏ تنها انبار غله ایران،بلکه انبار غله آسیا بوده است و در این‏ سخن هیچگونه غلوی نیست.

گرچه مشکلاتی با ناشران دولتی و غیر دولتی داشتم‏ ولی گذشت می‏کردم تا کارها منتشر شوند.مثلا نشر دانشگاهی حدود 900 هزار تومان حق التألیف‏ من و آقای دکتر حمیدی را ندارد،ولی ما اهل‏ شکایت نبودیم و چیزی نگفتیم.آنها فقط تعدادی‏ کتاب به آقای دکتر حمیدی دادند بابت‏ حق التألیف!!سهم من 900 هزار تومان بود که‏ ندادند.آن موقع من در میدان هفت تیر یک آپارتمان‏ کوچک گرفته بودم و جایی برای کتاب نداشتم.به‏ همین دلیل کتاب‏ها و اسناد را در منزل مادرم در مشهد گذاشتم که متأسفانه از بین رفت.

کیهان فرهنگی:چرا؟

استاد افشار:اوایل انقلاب آنها ترسیده بودند مبادا داشتن کتاب‏های تاریخی مربوط به قبل از انقلاب جرم باشد و دردسری برای آنها ایجاد کند و به همین دلیل،آن کتاب‏ها و اسناد را آتش زده‏ بودند.

کیهان فرهنگی:استاد!از چه زمانی با ناشران‏ دولتی همکاری کردید و آثارتان را برای‏ چاپ به آنها سپردید؟

استاد افشار:وقتی که آقای خاتمی در وزارت‏ ارشاد بود،به من لطف کرد و تعدادی از کتاب‏های \*در این جنگ دلاورانه و عزت ساز، برادر،پسردایی،پسرعمو و نزدیک به‏ یکصد نفر از بستگان خودم و همسرم‏ شهید شدند.به هر حال هر جنگی‏ هزینه‏ای دارد.ما هم در این جنگ هشت‏ ساله،شهدای زیادی دادیم،اما سرافرازیم‏ که توانستیم عزت و استقلالمان را حفظ کنیم.این چیز کمی نیست.

من در وزارت ارشاد چاپ شد و بعد ناشران دولتی‏ و غیر دولتی بقیه آثارم را چاپ کردند.

کیهان فرهنگی:بسیاری از آثار شما پس از چاپ‏ اول،کمیاب شده‏اند،چرا برای چاپ‏ بعدی اقدامی نمی‏کنید؟

استاد افشار:این به عهده ناشران است.مردم‏ به خود من هم مراجعه می‏کنند و یا با تلفن از من‏ می‏خواهند که آثارم تجدید چاپ شود،چون در بازار نیست.مثلا همین کتاب دو جلدی‏ کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن به سرعت در بازار کتاب کمیاب شد و تقاضای بسیاری برای آن وجود دارد،ولی این کار به عهده ناشران است که همت‏ کنند.

کیهان فرهنگی:اگر ممکن است درباره آن دسته‏ از آثارتان که برای راهنمایی گردشگران‏ تألیف کرده‏اید،توضیع بدهید؟

استاد افشار:بله،این مجموعه به صورت یک‏ دوره 28 جلدی در مورد صنعت گردشگری و میراث فرهنگی است.البته اصل کتاب گردشگری‏ است.اما به خواست سازمان میراث فرهنگی،یک‏ سوم هر کتاب توضیح درباره آثار باستانی و امامزاده‏هاست که تشویقی هم برای این امور و میراث فرهنگی باشد.شیوه کار هم به این صورت‏ است که ما ابتدا هر استان را به طور اجمال به مردم‏ معرفی می‏کنیم تا اگر یک نفر خراسانی می‏خواهد به خوزستان برود،توی هواپیما،قطار یا اتوموبیل. مطالبی درباره نژاد،فرهنگ،جمعیت‏ و ویژگی‏های آن استان بداند.بعد وارد مقوله‏ جاذبه‏ها می‏شویم.اولین چیزی که آنجا توضیح‏ داده‏ام مسأله اکوتوریسم است،یعنی«گردشگری‏ طبیعی»،که عبارتست از کوهها،رودها، دریاچه‏ها و تالاب‏ها.ما مطمئن هستیم که در آینده‏ همین معرفی اکوتوریسم،صنعت جهانگردی را توسعه خواهد داد و جای نفت را خواهد گرفت. روی مسأله اکوتوریسم من خیلی تأکید دارم.بعد می‏رویم روی جاذبه‏های باستانی و آنجا آثار باستانی‏ را طبقه‏بندی کرده‏ام-از باستان به بعد-تپه‏های‏ باستانی که کانون‏های جمعیتی بوده و حالا از زیرخاک در آمده‏اند،مثل«تپه ازبکی»،«تپه‏ قیطریه»،«تپه حصار دامغان»،یا«شهر سوخته»در سیستان.تپه‏ها را توضیح داده‏ام و بعد می‏رسیم به‏ دژها،کاروانسراها،قلعه‏ها،پل‏ها،دروازه‏های‏ شهرها،مدرسه‏ها،زیارتگاه‏ها و آتشکده‏ها و عبادتگاه‏ها.بعد به جاذبه‏های هنری می‏رسیم. آیین‏های مردمی،سنت‏ها،مراسم جشن‏ها، خوراک،پوشاک،و خط و زبان.مسایل فرهنگی‏ ایلات و عشایر را هم در داخل همین جاذبه‏های‏ فرهنگی توضیح داده‏ام.مثلا در چهار محال‏ بختیاری،ایل بختیاری،در خوزستان،باز هم ایل‏ بختیاری و عرب،در آذربایجان،شاه‏سونها.

کیهان فرهنگی:این کتاب‏ها همراه با نقشه‏اند؟

استاد افشار:بله،همه با نقشه سیاحتی‏ همراه‏اند سفارش داده‏ایم مهندسین مشاور و اسپول‏ نقشه‏ها را تهیه کرده‏اند،البته با هزینه زیاد.در هر کتاب دو نقشه هست،یکی نقشه اکوتوریسم و یکی‏ هم نقشه آثار باستانی.بعد می‏رویم روی مسایل‏ هنری که مهم هستند.مثلا موزه‏ها،رقص و ترانه‏های محلی و هنرهای دستی که آن را به طور کامل می‏نویسیم.بخشی دیگر از کار،معرفی‏ سوغاتی‏ها،تلفن‏های ضروری،بیمارستان‏ها، ترمینال‏ها،نهادها و دفاتر هواپیمایی و امور دیگر است.

کیهان فرهنگی:این کتاب‏ها کلا به زبان فارسی‏ است؟

استاد افشار:بله،به طور کلی فارسی است، ولی امکان دارد که در آینده با کمک وزارت فرهنگ‏ و ارشاد اسلامی به زبان انگلیسی هم ترجمه شود.

کیهان فرهنگی:خودتان تا چه اندازه از این‏ مجموعه رضایت دارید؟

استاد افشار:نمی‏خواهم بگویم که کار ما بی‏عیب و نقص است،ولی برای اولین بار است‏ که سعی شده کاری کم عیب و نقص باشد.

شما کتاب«ویژگی‏های اخلاقی مردم سیستان» مرا خوانده‏اید؟

کیهان فرهنگی:بله،خودتان به ما لطف کردید. دیدم آنجا به چند مورد از تأسیسات‏ تمدنی و ابتکارات ایرانی‏ها در طول‏ تاریخ اشاره کرده بودید.

استاد افشار:بله من آنجا مختصری از فرهنگ‏ خودمان را بیان کرده‏ام و گفته‏ام که ما از جای‏ دیگری به این سرزمین نیامده‏ایم،بلکه از اینجا فرهنگ و تمدن خودمان را به دنیا و از جمله به اروپا صادر کرده‏ایم.این حرف و نظر بی‏اساسی است‏ که اجداد ما از اروپا به ایران آمده‏اند.درست این‏ است که ایرانیان متمدن و با فرهنگ به اروپا رفتند و حامل فکر و فرهنگ بودند و تمدن آنجا را بنیان‏ گذاشتند.من آنجا یک بابی را باز کرده‏ام و قول‏ مشهور و بی‏اساس اروپایی‏ها را رد کرده‏ام.

کیهان فرهنگی:بعد از آن چند کتاب اولیه،چه‏ مطالعاتی را در زمینه جغرافیای ایران آغاز کردید؟

استاد افشار:بعد از آن چند کتاب اولیه،شور و شوقم برای پژوهش بیشتر شد.مرتب سفر می‏رفتم و پژوهش می‏کردم و طی قراردادی که در زمان وزارت آقای خاتمی با ارشاد بستم،هزینه‏ تمامی سفرهای علمی و پژوهشی‏ام از طرف وزارت‏ ارشاد پرداخت می‏شد.مثلا سفر به ایلام، خوزستان،بلوچستان و کرمانشاه،تمام کارهای‏ من بر اساس تحقیقات میدانی است و تنها قسمت‏ کمی از آنها محصول تحقیقات کتابخانه‏ای است. گفت و گو با مردم،کسب اطلاع از آگاهان،جست‏ و جو در محل مشاهده مستقیم،رکن اصلی کار من‏ بوده است.کتاب‏ها که منتشر شد،در بعضی از مراکز عضو شورای پژوهشی شدم.

کیهان فرهنگی:دیگر در استخدام جای خاصی‏ نبودید؟

استاد افشار:نخیر،دعوت می‏شدم که مدیر انتشاراتی یا مدیر بعضی مراکز فرهنگی باشم،اما نپذیرفتم.مشکل اقتصادی داشتم.اما به درآمد کم‏ قانع شدم و با مشکلات ساختم و به صورت‏ پژوهشگر آزاد کار کردم.البته برای دولت هم کار کرده‏ام.

کیهان فرهنگی:بیشتر با چه ارگان‏هایی همکاری‏ داشتید؟

\*من سیاست‏های استعماری‏ انگلیس و فراماسون‏های‏ وابسته به آن کشور و از جمله خاندان فاسد و وابسته‏ علم و رابطه آنها را با استعمارگران افشا کردم.

من در این مبارزه با عوامل‏ استکبار و فراماسون‏ها،تنها توکل به خدا دارم و کسی را جز او ندارم.

استاد افشار:با پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی،با وزارت ارشاد و با وزارت امور خارجه.

کیهان فرهنگی:از تحقیقات میدانی بفرمایید.در این زمینه چه خاطراتی دارید؟

استاد افشار:یکی از خاطرات جالب و فراموش‏ نشدنی من از پژوهش‏های میدانی مربوط به زمانی‏ است که با هواپیما به شیراز رفتم و از آنجا با اتومبیل‏ به یاسوج مرکز کهگیلویه و بویراحمد رفتیم.آنجا پس از آنکه کارهایمان را انجام دادیم،به راننده، آقای زارع گفتیم که شما ما را از راه بابامیدان،راهی‏ که به گچساران و ممسنی می‏رود،ببر تا ممسنی را ببینیم و کارهای امور عشایری آنجا را هم بررسی‏ کنیم.بهمن ماه بود و از شدت برف و باران،زمین‏ لغزنده و پر از گل شده بود.ماشین ما در گل و لای‏ فرو می‏رفت.

راننده گفت:باید برگردیم به یاسوج و از راه‏ سپیدان و اردکان برویم.برگشتیم به یاسوج، نرسیده به کوه دنا،در دامنه آن کوه،بهمن بزرگی‏ آمده بود و جاده را پوشانده بود و هیچ رفت و آمدی‏ در آنجا صورت نمی‏گرفت.جای پرتی بود. یاسوج تازه استانداری شده بود و پیشرفتی نکرده‏ بود.آقای جوهرزاده استاندار آنجا و بچه دزفول‏ بود.ما نزدیک گردنه پیاده شدیم.شب از شدت‏ سرما نزدیک بود که خشک شویم و بمیریم.یک‏ چوپانی آنجا بود.رفتیم پیش او و پول زیادی به او دادیم تا راضی شد که شب ما را در آغل گوسفندان‏ جا بدهد!آن شب،چوپان یک نیمرویی هم برای‏ ما درست کرد و در همان آغل گوسفندان خوردیم‏ و خوابیدیم تا ساعت 11 صبح روز بعد از شدت‏ سرمای زیاد بیرون نیامدیم تا این که مسوولان و مردم کهگیلویه متوجه شدند که بهمن آمده و راه بسته‏ است و آمدند و بلدوزر آوردند و جاده‏ها را پاک‏ کردند و ما را نجات دادند.این یکی از خاطرات‏ جالب من در مسیر پژوهش‏های میدانی بود. بهر حال اکثر کتاب‏های من که پژوهش‏های میدانی‏ لازم داشتند،مخصوصا برای کتاب فرهنگ مردم‏ که می‏بایست فرهنگ مردم سراسر کشورمان را بررسی می‏کردم و مراسم و سنت‏ها و اشعار آنها را گردآوری می‏کردم،زحمت زیادی کشیدم.این‏ مجموعه هفت جلدی را سالها پیش به سفارش و تأکید مقام معظم رهبری به پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی دادم ولی متأسفانه هنوز به چاپ‏ نرسیده‏اند.

کیهان فرهنگی:شنیده‏ایم در مسیر تحقیقات‏ تاریخ کرمانشاهان در زمان جنگ‏ تحمیلی با خطراتی مواجه شده‏اید، ماجرا چه بوده است؟

استاد افشار:درست است کارهای میدانی‏ گاهی با خطرپذیری همراه‏اند.من در مورد پژوهش‏ درباره تاریخ کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن،چنین‏ شرایطی داشتم.این کار که بخش عظیمی از آن‏ تحقیق میدانی بود،از چنین ویژگی مهمی‏ برخوردار بود.آغاز کار هم داستان جالبی داشت. روزی در موزه هنرهای معاصر،بنده با آقایان دکتر ولایتی،دکتر حدال عادل،حجت الاسلام علی‏ دوانی و جناب رستگار فسایی و چند نفر دیگر همراه‏ بودم.ما 18 نفر بودیم و برایمان در آنجا مراسم بزرگداشت گرفته بودند و می‏خواستند به ما جایزه‏ بدهند.

کیهان فرهنگی:این موضوع در چه سالی بود؟

استاد افشار:فکر می‏کنم سال 69 یا 70 بود. یک سال قبل از چاپ کتاب کرمانشاه بود.آن روز وسط برنامه‏ها،یک استراحت کوتاهی دادند که‏ چیزی بخوریم و گلویی تازه کنیم.من با آقای دکتر رستگار فسایی،چای و بیسکویتی را برداشتیم و گوشه‏ای نشستیم که ناگهان متوجه شدم کسی از پشت دستی به شانه‏ام زده برگشتم دیدم آقای خاتمی‏ وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است.سلام و احوالپراسی کردیم و بعد آقای خاتمی به من گفتند: افشار چرا شر این آقای صفایی را از سر من کم‏ نمی‏کنی؟من متوجه شدم که ایشان منظورشان‏ چیست و چه می‏گویند.یادم افتاد که روزی آقای‏ ارسلان صفایی نماینده کرمانشاه در مجلس با آقای‏ موسوی اجاق و آقای امیر میر،به خانه ما آمدند و می‏گفتند:بیا تاریخ کرمانشاه را بنویس و روی‏ اسمش هم کار کن تا ما کوشش کنیم و اسم باختران‏ را از روی شهرمان برداریم.ولی من قبول نکردم.

کیهان فرهنگی:چرا؟

استاد افشار:حقیقت‏اش این است که کرمانشاه‏ انسان‏های باشعور و با فرهنگ زیادی دارد.شعرا، محققان و خطاطان خوبی در آنجا هستند.من‏ درست نمی‏دانستم که از بیرون کرمانشاه بروم و تاریخ آنجا را پژوهش کنم و بنویسم.

بهر حال آقای خاتمی اصرار داشتند که من این‏ کتاب را بنویسم و آقای رستگار فسایی هم مرتب با چشم و ابرو به من اشاره می‏کرد که بپذیرم و طفره‏ نروم.

کیهان فرهنگی:این کار نیاز به پژوهش میدانی‏ داشت؟

استاد افشار:بله،به همین خاطر سه روز بعد از آن ملاقات این کار را شروع کردیم.راننده‏ای به‏ اسم آقای سیف الله پیری در اختیارم گذاشتند تا با ماشین به منطقه برویم.این آقای پیری،کردی‏ روستایی و آدم خوبی بود،وقتی دید من شب و روز وقتم را گذاشته‏ام برای کار،خیلی خوشحال شد و همسر و بچه‏هایش را فرستاد روستا،خانه پدر خانمش و یکسره پیش ما بود.ما در هتل فردوسی‏ کرمانشاه مستقر شده بودیم.چون زمان جنگ بود و بیشتر جاها را دشمن زده بود.ما از صبح زود تا دیروقت شب،روستا به روستا و شهر به شهر می‏رفتیم،تا نوبت به قصر شیرین و خسروی رسید. آنجا که رسیدیم دیگر نمی‏گذاشتند به خسروی‏

دکتر افشار در سن جوانی(سمت راست)

برویم.راه آنجا را بسته بودند.ارتش و سپاه و بسیج‏ به طور مشترک آنجا حضور داشتند،اما فرماندهی‏ با سپاه بود.ما از طرف وزیر ارشاد و آقای‏ صحراییان استاندار کرمانشاه نامه و ابلاغ داشتیم، اما هیچکدام آنجا کاری نکرد.رئیس پاسگاه‏ ممانعت کرد و نگذاشت که برویم و به کارمان ادامه‏ بدهیم؛آخر همه جا مین گذاری شده بود.من‏ ناگهان چیزی به یادم آمد و گفتم حالا که تا اینجا آمده‏ایم،خواهش می‏کنم بگذارید فرمانده سپاه را ببینم.او بیاید و به ما بگوید نمی‏شود.ما برمی‏گردیم و همین را در کتاب می‏نویسم که در شرایط جنگی،ادامه کار میسر نبود.از همانجا بیسیم زدند و فرمانده سپاه با جیپ آمد.ما نامه آقای‏ خاتمی و آقای صحراییان را به او نشان دادیم.اواخر جنگ بود،او نامه‏ها را خواند و گفت:نمی‏شود، همه جا مین گذاری شده و خطرناک است.در این‏ موقع راننده ما،آقای پیری که کمی دورتر از ما ایستاده بود،مرا صدا زد و گفت:آقای افشار بیا برویم.همان آقای فرمانده سپاه ناگهان با تعجب‏ گفت:شما کدام افشار هستی؟گفتم:ایرج افشار سیستانی.گفت:کتاب مقدمه‏ای بر ایلات و عشایر را شما نوشته‏ای؟گفتم:بله،گفت:بسیار خوب، اگر آن ایرج افشاری اشکال ندارد،پشت سر ماشین‏ ما بیایید و حواستان باشد اگر ده سانت این طرف یا آن طرف بروید،می‏روید روی مین و منفجر می‏شوید!ما پشت سر ایشان حرکت می‏کردیم و واقعا وحشتناک بود.تمام کنار جاده مین گذاری‏ شده بود.تا رسیدیم به خسروی.

کیهان فرهنگی:قبلا هم به خسروی رفته بودید؟

استاد افشار:بله،من هم قبل از انقلاب و هم‏ قبل از جنگ،تا خانقین رفته بودم.موقعی که یک‏ درگیری بین ایران و عراق پیدا شده بود،من رفته بودم آنجا و میهمان دولت عراق بودیم.همان وقت‏ که بیانیه 1975 الجزایر راجع به اروندرود امضا شد و ظاهرا آشتی برقرار شد.

کیهان فرهنگی:شما با چه عنوانی آنجا بودید؟

استاد افشار:درست یادم نیست که به چه‏ عنوانی مرا آنجا بردند.آن زمان تیمسار عسگری‏ رئیس امور مرزها و این گونه کارها بود و آقای‏ فرزانه،معاون نخست‏وزیر خواسته بود که من در آن هیأت باشم.

بهرحال،ما در شرایط دشواری کار پژوهش‏ کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن را پیش می‏بردیم. بعضی از افراد هم در امور ما کارشکنی می‏کردند، حتی سفارش کرده بودند که ادارات دولتی به ما عکس و اسناد ندهند!اما بحمد الله حضرت آیت الله‏ نجومی و بسیاری از مردم و خاندان‏های محترم و اهل فرهنگ کرمانشاهی،عکس و اسناد بسیاری به‏ من دادند.جالب است همین جا بگویم که یکی از خانواده‏های محترم کرمانشاهی سندی وقفنامه‏ای‏ را به من ارایه داد که نشان می‏داد.سال‏ها چراغ‏های‏ فتیله‏ای خیابان مکه در عربستان،با روغنی روشن‏ می‏شد که یک کرمانشاهی متدین وقف کرده بود. بهرحال این کار با دشواری‏های زمان جنگ و کارشکنی‏ها،بحمد الله به خوبی پیش رفت و به‏ سامان رسید.

کیهان فرهنگی:استاد!کتاب کرمانشاهان و تمدن‏ دیرینه آن با همه جامعیتی که دارد در پاره‏ای موارد،دچار کاستی‏هایی شده‏ است.البته این موارد آنچنان نیست که‏ نقص عمده‏ای تلقی شود و از اهمیت‏ کار شما بکاهد.مثلا در فصل معرفی‏ شاعران اسامی برخی از شعرای مشهور و مطرح کرمانشاه مثل آقای محمد جواد محبت نیامده است.

استاد افشار:این نقص از دوستان کرمانشاهی‏ است که اسم ایشان را به من ندادند.البته در چاپ‏های بعد،حتما با کمک شما و دیگر دوستان‏ تصحیح خواهد شد.

کیهان فرهنگی:بجز کتاب کرمانشاهان و تمدن‏ دیرینه آن،که توأم با قبول خطر و ریسک‏ زندگی بود،موارد دیگری هم بود که با مشکلاتی از این دست همراه باشد؟

استاد افشار:مشکلات و خطرهای امور پژوهشی،تنها به محیط و جغرافیا محدود نمی‏شود،به تعبیر زیبای آن بزرگوار،هر که خط دارد،دشمن دارد،و کار ما هم در بعضی موارد \*کتاب«مقدمه‏ای بر شناخت‏ ایل‏ها،چادرنشینان و طوایف‏ عشایری ایران»توسط استاد «هارا»در دانشگاه توکیو،بخش‏ ایرانشناسی تدریس می‏شود و قرار است ترجمه بشود.این کتاب‏ در دانشگاه مسکو هم تدریس‏ می‏شود.

\*شرق شناسان و به ویژه‏ ایرانشناسان خارجی،غالبا دنبال‏ هدف‏ها و اغراض سیاسی- فرهنگی خودشان و کشورشان‏ هستند و کمتر به دنبال حقیقت‏ بوده‏اند.

کاری بی‏خط و خنثی نیست و طبعا وقتی پای‏ استقلال کشور و خادمان و خائنان به این سرزمین‏ در میان است،اگر به حقیقت وفادار باشیم، مشکلاتی پیش خواهد آمد حتی تهدید به مرگ و مرگ.بعد از چاپ کتاب سیستان نامه سناتور خزیمه علم،از لندن مرا تهدید کرد.پیام‏آور این‏ تهدید هم چنگیز،سلوکی بود،از عوامل خزیمه‏ علم که همین حالا هم با خاندان علم در ارتباط است.این شخص،از لندن که آمد،پیام داد که‏ سناتور خزیمه علم به خاطر کتاب«سیستان نامه» تو را تهدید به قتل کرده است!پس از آن،بارها احساس کرده‏ام که تعقیب می‏شوم،اما من خودم‏ را برای هر چیزی آماده کرده‏ام.بالاخره این گونه‏ پژوهش‏ها،این خطرها را هم در پی دارد.مگر می‏شود کار فرهنگی جهت‏دار داشت و دشمن‏ نداشت؟

کیهان فرهنگی:از محتوای کتاب سیستان نامه‏ بفرمایید.

استاد افشار:در آنجا بخشی داریم به نام‏ سیاست‏های استعماری انگلیس در سیستان.این‏ که مثلا انگلستان در پوشش کارشناس تلگراف و کارشناس بهداشت،آدم‏هایی را از انگلستان به‏ سیستان و بلوچستان می‏فرستاده است،در حالی‏ که اینها فراماسون‏های آنجا بودند.در آن بخش از کتاب،من سیاست‏های استعماری انگلیس و فراماسون‏های وابسته به آن کشور و از جمله خاندان‏ فاسد و وابسته علم و رابطه آنها را با استعمارگران‏ را افشا کردم.درست در همان زمان که این موضوع‏ را پژوهش می‏کردم،کتابی به نام«نقش‏ فراماسون‏ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی‏ ایران»از نویسنده‏ای به نام«زاوش»به دستم رسید. کتاب بسیار مفید و خوبی است.من در آن بخش از کتابم،از این اثر بسیار بهره بردم و اسامی تمامی‏ فراماسون‏های نظامی و غیرنظامی را که به منطقه‏ آمده و خیانت‏ها کرده بودند،ذکر کرده‏ام و از خاندان علم هم در این ردیف اسم برده‏ام و ظلم‏هایی را که این خاندان به مردم منطقه کرده‏اند، شرح داده‏ام.ببینید!مثلا ناصر الدین شاه پول‏ می‏فرستاده که در آنجا حمام درست شود،این‏ خاندان،پول‏ها را می‏بردند و حمام هم‏ نمی‏ساختند!و حالا هم بر سر نقدی که من بر کتاب‏ «امیران مرزدار»نوشته‏ام،مرتبا تهدید تلفنی‏ می‏شوم،اما چه باک!

کیهان فرهنگی:موضوع کتاب امیران مرزدار درباره چه کسانی است؟

استاد افشار:این کتاب درباره همین خاندان‏ علم و شوکت الملک علم و کسانی است که پیوسته‏ به مردم و کشور ما خیانت کرده‏اند و متأسفانه‏ نویسندگانی در اینجا برایشان شناسنامه دروغین‏ خدمت ساخته‏اند!من در این مبارزه با عوامل‏ استکبار و فراماسون‏ها،تنها توکل به خدا دارم و کسی را جز او ندارم.درست است که افرادی از مقامات مسئول و حتی مقام معظم رهبری و به من‏ لطف دارند.

کیهان فرهنگی:استاد!مقام معظم رهبری را قبل‏ از انقلاب هم می‏شناختید؟

استاد افشار:مقام معظم رهبری قبل از انقلاب،خانواده‏های شیعه ایرانشهر را می‏شناختند.ما را هم از همان وقت می‏شناختند. سیستان را به خاطر آقا سید محمد تقی که نماینده‏ مجلس بود و در انفجار حزب جمهوری شهید شده می‏شناختند.ایشان همدوره مقام معظم رهبری‏ بود.بین ده ما و ده آقا سید محمد تقی ده دقیقه راه‏ فاصله است.مقام معظم رهبری طایفه ما و مرا می‏شناختند.آخر در زمان طاغوت در این منطقه‏ تبعید بودند.با کتابهای بنده هم آشنایی دارند.یادم‏ هست یک روز من با آقایان:علی معلم،محمد رجبی،یوسف کیانی،مرتضی سرهنگی و چند نفر دیگر به طور خصوصی به دیدار«آقا»رفتیم.ایشان‏ ما را خواسته بود.

کیهان فرهنگی:این در چه سالی بود؟

استاد افشار:سال 72،من تعدادی از کتاب‏هایم را همراه خودم برای ایشان بردم،از جمله همین دو جلد کتاب کرمانشاهان و تمدن‏ دیرینه آن.آنجا به دستور آقا،مسوولان انتظامات‏ به قدری به ما لطف کردند که واقعا شرمنده شدیم. خیلی به اهل قلم احترام می‏گذارند.یکراست ما را خدمت ایشان بردند و کتاب‏های مرا هم همراهم‏ آوردند و من آنها را نزدیک«آقا»گذاشتم و نشستم. ایشان با آقایان دیگر صحبت را شروع کردند.یکی‏ از آقایان خواست مرا به ایشان معرفی کند،«آقا» فرمودند:ایشان احتیاج به معرفی ندارند، می‏شناسم و از خودمان است.بعد آقا به من‏ فرمودند:افشار اینها چیست،تازه چه کاری‏ کرده‏ای؟من بلند شدم و کتابها را نزدیک‏تر و جلو «آقا»گذاشتم.ایشان همه را دیدند و از میان آنها، تنها دو جلد کتاب«کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن» و کتاب«جزیره بوموسی»را کنار گذاشتند که ببرند و بخوانند،گویا بقیه را قبلا دیده بودند.بعد از احوال مردم منطقه و اوضاع سیستان و بلوچستان‏ پرسیدند،چون به مردم آنجا خیلی لطف دارند و اصولا نسبت به مرزداران«آقا»احترام ویژه‏ای‏ قائلند.صحبت‏های زیادی شد.گفتم:بحمد الله‏ وضع بهتر شده،آب هست و کشت گندم هم خوب‏ است و برق به آنجا آمده و وضع بهداشت هم خوب‏ شده است.من حقیقت را هر چه بود به ایشان گفتم. از ده ما پرسیدند و فرمودند:اسمش چه بود؟ گفتم:کوشه علیا و شیعه جعفری،که بسیار خندیدند و فرمودند:می‏دانم.گفتم:برای آقایان‏ گفتم.بعد آقا به حضار فرمودند:این افشار ما خیلی‏ زحمتکش است و آثارش هم در جهت کشور و نظام‏ است و به این امور خوب بها می‏دهد.بعد آقای‏ سرهنگی صحبت کرد.من این خاطره خوش را از ایشان دارم.

کیهان فرهنگی:استاد!آیا هنوز هم با دانشگاه‏های‏ کشور همکاری علمی دارید؟

\*چرا باید تمدن و فرهنگ و پیشینه مردم کشورمان را همواره‏ از چشم خارجیان نگاه کنیم؟چرا باید همیشه منتظر بمانیم تا آنها بیایند و با نیات استعماری راه‏ کج به ما نشان بدهند؟

\*ایرانشناسی از مسایل مهم و ریشه‏ای کشورمان است.در این‏ که ما به مرکزی به نام‏ ایرانشناسی نیاز داریم.تردیدی‏ نیست،اما در این که مرجعیت‏ علمی ایرانشناسی همیشه متکی‏ به خارج از کشورمان باشد،یا به‏ خارجیان منحصر باشد،به شدت‏ مخالف و معترضم.

استاد افشار:بله،من در دانشگاه آزاد اسلامی، طرح‏های جامع ایرانگردی را نظارت و بررسی‏ می‏کنم.در دانشگاه اصفهان،داور مردم شناسی‏ هستم.در دانشگاه سیستان و بلوچستان علاوه بر داوری،همکاری هم می‏کنم.استاد ناظر در دانشگاه آزاد اسلامی کرج هستم و داور وزارت امور خارجه و سازمان میراث فرهنگی کشور در مورد برخی از کتابها.

کیهان فرهنگی:برای ترجمه آثارتان به زبان‏های‏ دیگر،کوششی انجام گرفته است؟

استاد افشار:کتاب«مقدمه‏ای بر شناخت‏ ایل‏ها،چادرنشینان و طوایف عشایری ایران» توسط استاد«هارا»در دانشگاه توکیو،بخش‏ ایرانشناسی تدریس می‏شود و قرار است ترجمه‏ بشود.کتاب پزشکی سنتی مردم ایران هم همانجا تدریس می‏شود.کتاب مقدمه‏ای بر شناخت‏ ایل‏ها،در دانشگاه مسکو هم تدریس می‏شود. چندی پیش از طریق وزارت ارشاد مطلع شدم که‏ این کتاب جزو هشت کتاب برگزیده گنجینه طلایی‏ موزه لنین شده است.این توضیح ضروری را همین‏ جا بدهم که هر 20 سال تقریبا از میان بیش از نیم‏ میلیون جلد کتابی از همه جای جهان به این کتابخانه‏ می‏رسد،هشت کتاب را برمی‏گزینند و به موزه لنین‏ می‏سپارند.کتاب من خوشبختانه یکی از کتابهای‏ برگزیده طی سالهای 55 تا 75 بوده است و این‏ افتخاری برای جمهوری اسلامی ایران است.

کیهان فرهنگی:استاد!همانطور که می‏دانید، سیستان در گذشته‏هایی نه چندان دور، انبار غله ایران به شمار می‏آمده است، چه عواملی سبب شده‏اند که این منطقه‏ به صورت زمین سوخته درآید؟

استاد افشار:بله،اولا سیستان در طی قرون، نه تنها انبار غله ایران،بلکه انبار غله آسیا بوده است‏ و در این سخن هیچگونه غلوی نیست.اینها در آثار ادبی و جغرافیایی ما موجود است و من همه را در سیستان نامه آورده‏ام و مآخذ را هم به دست داده‏ام. در زمان هخامنشیان،کورش کبیر و داریوش بزرگ‏ چند بار به سیستان لشکر کشیدند و با سکاها جنگیدند و شکست خوردند.سند داریم.بار آخر که کورش به سیستان می‏آید و با مردم آنجا دوست‏ می‏شود.آذوقه سپاهیانش را از سیستانی‏ها می‏گیرد و به آنها لقب«مددکار»و یاری‏دهنده می‏دهد و این‏ در کتیبه‏های شیراز و بیستون هست.اسکندر مقدونی هم اردوگاهش در سیستان بوده و از آنجا به هند رفته و آذوقه سپاهیانش را از سیستان تدارک‏ کرده است.در گذشته،سیستان بزرگتر از خراسان‏ بود.سند و پنجاب و نیمی از پاکستان فعلی،تابع‏ قلمرو سیستان بود.این استان،ثروتمند و پرنعمت‏ بود،به مرور زمان مصب رود هیرمند و جهت‏ رودخانه مرتبا عوض می‏شود و سیستان به کم آبی‏ دچار می‏شود.در نیم قرن اخیر هم که در افغانستان‏ کم‏آبی شد و نزولات آسمانی تقلیل پیدا کرد و خشکسالی حادث شد،لطمه شدیدی به کشاورزی‏ سیستان رسید.تا دو سه سال پیش که ما برای‏ استان شناسی به سیستان رفتیم،آنجا آب بود و آبادانی شده بود.در گذشته کاروان‏های هزار شتری‏ به سیستان می‏آمده و گندم سیستان حتی به چین‏ می‏رفته است و در کنار شاخه‏ای از جاده ابریشم، مردم سیستان با چینی‏ها ارتباط بازرگانی داشتند.

قرار است بزودی این جاده مجددا احیا شود. تصمیم بر این است که از چابهار جاده ترانزیت‏ کشیده شود به زابل و از آنجا به افغانستان و مرز چین.

کیهان فرهنگی:سفر اخیر آقای خاتمی رئیس‏ جمهوری کشورمان به افغانستان در وضعیت رود هیرمند و مسایل کشاورزی‏ منطقه تأثیری داشته است؟

استاد افشار:بله،با رفتن ایشان به افغانستان، برای آب هم موافقت‏هایی شده است و مأموران ما، از جمله آقای بختیاری نماینده زابل هم به آنجا رفته‏ است و به من گفتند که صحبت شده است تا قراردادهایی را هم با مقامات افغانی در مورد آب‏ امضا کنند تا افغانها با وجود آنکه خودشان هم آب‏ کم دارند و دچار خشکسالی شده‏اند،معهذا قرار شده است که یک دهنه سد کجکی را باز کنند تا آب‏ به داخل سیستان بیاید و همین روزها ان شاء الله‏ شاهد ورود آب به سیستان خواهیم بود و امیدواریم‏ که ان شاء ا...دیگر هیچوقت قطع نشود.

کیهان فرهنگی:جناب افشار،از نقش خانواده و بویژه از نقش همسرتان در کارهای‏ پژوهشی بگویید.آیا به شما کمک‏ می‏کنند؟

استاد افشار:بله،خانم من از ایل بختیاری‏ است.از ایل چهار لنگ یا هفت لنگ.چون دو روایت دارم.من می‏گویم از ایل بختیاری.اول‏ ایرانی هستیم و بعد سیستانی یا بختیاری و یا هر جای‏ دیگر.ایشان اصالتا دزفولی هستند.ما آنجا آشنایان‏ و بستگانی داشتیم و خواهرم آنجا بود.من در آنجا با ایشان ازدواج کردم.حاصل این زندگی مشترک‏ چهار فرزند است.پسر اولم افشین در دانشگاه‏ علوم پزشکی کرج مشغول کار است و در رشته‏ خودش چند کتاب ترجمه کرده است.پسر دومم، آرش است.هر دو پسرم ازدواج کرده‏اند.آرش با مجتمع فرهنگی انرژی اتمی همکاری می‏کند و در امور کتاب‏های درسی هم همکاری دارد.ایشان‏ مهندس است.دختر بزرگم دیپلم گرفته و آماده‏ ورود به دانشگاه است و فعلا در دفتر مهندسین‏ مشاور مشغول کار است.دختر کوچکم هم امسال‏ در امتحان کنکور شرکت کرده است.از میان افراد خانواده،تنها همسرم در کارهای پژوهشی به من‏ کمک می‏کند.بقیه گرفتار کارهای خودشان‏ هستند.

کیهان فرهنگی:استاد!در کارهایتان نگاه ویژه‏ای‏ به خوزستان دارید،دلیل خاصی دارد؟

\*قرار شده است که(افغانها)یک‏ دهنه سد کجکی را باز کنند تا آب‏ به داخل سیستان بیاید و همین‏ روزها ان شاء الله شاهد ورود آب‏ به سیستان خواهیم بود و امیدواریم که ان شاء الله دیگر هیچوقت قطع نشود.

استاد افشار:همسرم از آن منطقه است(با خنده)این هم دلیل خاص!بهرحال خوزستان‏ استانی زرخیر است و از موقعیت ویژه‏ای در کشور برخوردار است.من برای تمام ایران کتاب‏ نوشته‏ام،بوشهر،ایلام،کرمانشاه،شمال، جنوب،شرق و غرب کشور.

کیهان فرهنگی:همانطور که مستحضرید، جنوب و شرق کشورمان از دیرباز مورد توجه و طمع استعمارگران خارجی و بویژه انگلستان بوده است.این مسأله در آثار شما چگونه بازتاب داشته است؟

استاد افشار:ببینید!انگلیسی‏ها بعد از پرتقالی‏ها به خلیج فارس آمدند،ولی چون کمپانی‏ هند شرقی را در هند ایجاد کرده بودند،برای حفظ متصرفات خودشان،سیاست‏های استعماری‏ ویژه‏ای را در خلیج فارس و شرق ایران اعمال‏ کردند.مثلا کارشناسان فراماسون و وابسته به‏ خودشان را به سیستان و بلوچستان می‏فرستادند. آنها می‏دانستند که مردم وطن دوست و شجاع‏ سیستان و بلوچستان در گذشته،همراه نادر شاه چه‏ کارهای بزرگی کرده بودند و نادر به کمک آنها توانست هند را فتح کند.به همین خاطر،برای‏ کنترل آنها خاندان وابسته علم را بر آنها مسلط کردند.این خاندان مردم سیستان و بلوچستان را خانه‏نشین و بیچاره کردند.این در مورد راه خشکی‏ به هند بود.برای اینکه راه دریایی را هم ببندند،با باند فراماسون خودشان«شیخ نشین‏ها»را سامان‏ دادند و آنها را وابسته به خود کردند و پایگاه دریایی‏ در آن مناطق ساختند.انگلیسی‏ها به بهانه مبارزه با دزدان دریایی که در حقیقت خودشان بودند،این‏ شیخ‏نشین‏ها را زیر نفوذ خودشان گرفتند و در اکثر نقاط جهان و بویژه در بین همسایگان،تخم نفاق و تفرقه پاشیدند.حالا همه جا،جای پای دعوا و اختلاف ارضی گذاشته‏اند.بین هند و پاکستان،بین‏ ایران و امارات متحده عربی،بین عمان و رأس الخیمه،نخجوان و ارمنستان و آذربایجان، بین شارجه و رأس الخیمه و جاهای دیگر.جزایر سه‏گانه ایرانی در خلیج فارس،از زمان باستان تا امروز به ایران تعلق داشته است و سند دارد و من در کتاب‏هایم آورده‏ام.انگلیس با دست‏اندازی در منطقه،اختلاف انداخته و طمع خام بعضی‏ها را هم برانگیخته است و در حاکمیت ملی ما دخالت‏ کرده است.

کیهان فرهنگی:استاد!همانطور که می‏دانید از یکصد سال پیش به این طرف،ما در هر جنگی بخش یا بخش‏هایی از کشورمان‏ را از دست داده‏ایم.از جنگ اول و دوم‏ روسیه با ایران در زمان فتحعلیشاه بگیرید که هفده شهر بزرگ قفقاز را از دست‏ دادیم تا جنگ هرات و بعدها جدا شدن‏ افغانستان و بیش از 187 قطعه از جزایر و بنادر ایران در خلیج فارس و بیش از نیمی از خاک سیستان و بلوچستان در زمان ناصر الدین شاه.در دوران پهلوی‏ هم همه شاهد بودیم که در سال‏های‏ پایانی دهه چهل،با یک اقدام فرمایشی، مجمع الجزایر بحرین،سرزمین نفت و مروارید،از ایران جدا شد،بی‏آنکه حتی‏ جنگی دربگیرد!جنگ هشت ساله اخیر و حمله سازماندهی شده عراق علیه‏ کشورمان،تنها جنگی بود که حتی یک‏ وجب از خاکمان تجزیه نشد و این را مدیون رزمندگان دلاوری هستیم که با ایثار جان و هستی خود،از انقلاب‏ اسلامی و کشورشان مردانه دفاع کردند. آیا این ایثارها و دلاوری‏ها در تحقیقات‏ جغرافیایی شما هم بازتاب داشته است؟

استاد افشار:قبل از اینکه به این سئوال شما پاسخ بدهم،اجازه بدهید بگویم که در این جنگ‏ دلاورانه و عزت‏ساز،برادر،پسردایی،پسر عمو و نزدیک به یکصد نفر از بستگان خودم و همسرم‏ شهید شدند.بهر حال هر جنگی هزینه‏ای دارد.ما هم در این جنگ هشت ساله،شهدای زیادی دادیم، اما سرافرازیم که توانستیم عزت و استقلالمان را حفظ کنیم.این چیز کمی نیست.من به سهم خودم‏ به عنوان بخشی از دینم نسبت به آن رزمندگان دلیر، تمام عملیات جنگی آنها را در کتاب‏های‏ خوزستان،ایلام و کرمانشاهان آورده‏ام.آن‏ دلاوران ارزش‏های ما و بخش افتخارآمیزی از تاریخ کشورمان هستند.

کیهان فرهنگی:استاد!از برادر شهیدتان‏ بفرمایید.ایشان از کدام نیروها بود و چگونه شهید شدند؟

استاد افشار:برادرم حمید افشار در جبهه‏ شلمچه شهید شد.او افسر ارتش بود و در مرداد سال 61 شهید شد.چند سال پیش درجه سرهنگی‏ به او دادند.او کسی بود که پس از شهید شدن هجده‏ نفر از نفراتش،در حالی که تیر به پایش خورده بود، با مسلسل به دشمن حمله می‏کند و با شجاعتی‏ فراوان با آنها می‏جنگد و شهید می‏شود.من‏ پرونده‏اش را دیدم.یک تک تیرانداز سودانی او را زده بود.

کیهان فرهنگی:به روح پاک این شهید و همه‏ شهیدان دلاور دفاع مقدس درود می‏فرستیم،قطعا اگر دلاوری‏ها و ایثارهای این عزیزان نبود استقلال و امنیت و آزادی ما محفوظ نمی‏ماند. استاد،لطفا از تاثیرپذیری‏تان از محققان‏ دیگر بفرمایید.در پژوهش‏هایتان شیوه‏ چه کسی را بیشتر می‏پسندید؟

استاد افشار:من در پژوهش‏هایم بیشتر بر شیوه‏ پژوهش میدانی تاکید دارم.تحقیق جغرافیایی بدون‏ حضور در محل و تحقیق میدانی ممکن نیست. نمی‏شود در کنج خانه یا کتابخانه‏ای نشست و کار جغرافیایی ارزنده‏ای ارایه کرد.البته از تحقیقات‏ کتابخانه‏ای و اسنادی هم استفاده می‏کنم،اما تنها به عنوان بخشی از کار،نه همه آن،این شیوه را هم‏ از محققان نام‏آور کشورمان اخذ کرده‏ام.تلفیقی‏ از پژوهش میدانی و کتابخانه‏ای.تمام مصاحبه‏ها و عکس‏ها را خودم می‏گیرم و سعی می‏کنم همه‏ جا منابع و مآخذ کارهایم را ارایه کنم و رعایت‏ امانت را حتی در یک نقل قول رعایت کنم.از کارهای محققان کشورمان،کار آقایان دکتر نیک‏ گهر،نیک خلق و دکتر وثوقی را بیشتر می‏پسندم، خصوصا از کارهای افشار نادری خیلی خوشم آمده‏ و روش او را پسندیده‏ام و حقا او زحمات زیادی در این راه کشیده است.

کیهان فرهنگی:گویا کار جدیدی هم برای‏ شناخت استان‏های ایران انجام داده‏اید.

استاد افشار:بله،قرار شده است مجموعه‏ای‏ 28 جلدی و هر جلد 50 صفحه در مورد شناخت‏ هر استان کشور بنویسم تا بعدا به انگلیسی هم‏ ترجمه شود.

کیهان فرهنگی:استاد!شما به عنوان پژوهشگری‏ آزاد که از بیرون به مسایل جغرافیایی‏ کشورمان می‏پردازید چه کاستی‏ها و احتمالا اشکالاتی را در سیستم آموزش‏ دانشگاهی و بویژه در مورد رشته جغرافیا می‏بینید و برای بهتر شدن این رشته چه‏ پیشنهادی دارید؟

استاد افشار:رشته جغرافیا،رشته‏ای کاملا تئوری نیست که استاد در کلاس درس چیزی‏ بگوید،جزوه‏ای بدهد،منابعی معرفی کند و بعد دانشجو تنها مطالعاتی بکند و در پایان ترم،امتحان‏ بدهد،طبیعت این رشته با پژوهش میدانی همراه‏ است.هر چه سفرهای علمی،گردش‏های جمعی‏ و دیدار از محیط بیشتر باشد،هر چه استفاده‏ از ابزارهای کمک آموزشی بیشتر شود،نتیجه بهتری‏ خواهیم گرفت.آشنایی با غارها،کوه‏ها،رودها و اکوتوریسم،به دانشجویان این رشته توانایی‏ می‏دهد تا درک بهتری پیدا کنند.البته مشکل اصلی‏ جای دیگری است و آن،نداشتن بودجه و برنامه و عدم پی‏گیری مسؤولان و چند پیشه بودن اساتید است.

کیهان فرهنگی:چند سالی است که بنیاد ایرانشناسی در کشورمان تاسیس شده‏ است.جنابعالی با این بنیاد همکاری‏ دارید؟

استاد افشار:بله،من از همان آغاز عضو فعال‏ این بنیاد بوده‏ام.

کیهان فرهنگی:ایرانشناسی از دیرباز در کشورمان از یک سابقه،یا بهتر بگوییم، از یک سوء سابقه تاریخی رنج برده‏ است.دهه‏های متمادی است که‏ مرجعیت علمی،ایرانشناسی را اروپاییان و دیگران به خارج از کشورمان‏ منحصر کرده‏اند و خودشان را مرجع‏ منحصر بفرد در این امور شناسانده‏اند. جنابعالی به عنوان یکی از ایرانشناسان‏ متعهد کشور و عضوی از اعضای بنیاد ایرانشناسی،این موضوع را چگونه‏ ارزیابی می‏کنید؟

استاد افشار:ایرانشناسی از مسایل مهم و ریشه‏ای کشورمان است.در این که ما به مرکزی به‏ نام ایرانشناسی نیاز داریم،تردیدی نیست؛اما در این که مرجعیت علمی ایرانشناسی همیشه متکی به‏ خارج از کشورمان باشد،یا به خارجیان منحصر باشد،به شدت مخالف و معترضم.من اعتقاد دارم‏ که ایرانیان صلاحیت علمی دارند که دیگران‏ اطلاعات و مسایل ایرانشناسی را از آنها بپرسند. شرق شناسان و بویژه ایرانشناسان خارجی غالبا دنبال هدف‏ها و اغراض سیاسی-فرهنگی خودشان‏ و کشورشان هستند و کمتر به دنبال حقیقت‏ بوده‏اند.فرهیختگان ما باید باایمان و جدیت در کار،کوشش کنند که مرجعیت علمی ایرانشناسی‏ را به داخل کشور بیندازند.چرا باید تمدن و فرهنگ‏ و پیشینه مردم کشورمان را همواره از چشم خارجیان‏ نگاه کنیم؟چرا باید همیشه منتظر بمانیم تا آنها بیایند و با نیات استعماری راه کج به ما نشان بدهند؟البته‏ دولت هم باید در این زمینه سرمایه گذاری لازم را داشته باشد تا استقلال ما در این زمینه هم محفوظ بماند.همانطور که گفتید،ایرانشناسی در گذشته‏ پرونده روشن و سالمی نداشته است.متولیان‏ صالح و دلسوزی هم در این زمینه نداشتیم.کارها را به دست کسانی مثل احسان یارشاطر فراماسون‏ و بهایی سپرده بودند.درباریان فاسدی مثل‏ شجاع الدین شفا عهده‏دار این امور بودند و آنها با باندهای فاسد و شبه فرهنگی خودشان که غالبا از فراماسون‏ها و فرقه گمراه بهایی بودند به ایران‏ خیانت‏ها کردند و هنوز هم خیانت آنها ادامه دارد و برخی از آنها مثل...که اسناد و کتاب‏های خطی‏ ما را به خارج از کشور فرستاد،هنوز به واسطه همان‏ شبکه ماسونی در مدیریت‏ها حضور دارد و اعمال‏ نفوذ می‏کند.

کیهان فرهنگی:وضعیت فعلی ایرانشناسی را پس‏ از انقلاب چگونه می‏بینید؟

استاد افشار:بعد از انقلاب،بهرحال، پژوهشگرانی از داخل کشور همت کردند و دور ایران سفر کردند،با همه مشکلات،نداشتن‏ امکانات و شرایط دشوار جنگی(بعضی مثل من) حتی خانه‏شان را فروختند و هزینه تحقیق یا انتشار آثارشان کردند.از زمانی که بنیاد ایرانشناسی‏ تأسیس شد،من عضو فعال این بنیاد شدم و از همان‏ آغاز با آنها همکاری کرده‏ام و به اعتراف متولیان‏ امور،حیطه ایرانشناسی را گسترش داده‏ام و چندین‏

طرح پژوهشی مجانی به آنها داده‏ام.طرح‏های‏ پیشنهادی من برای استان سیستان و بلوچستان،در هیات امنای ایرانشناسی تصویب شده و به دلیل‏ جامعیت،برای 27 استان دیگر هم ابلاغ شده‏ است؛با این همه،جالب است بدانید که هنوز کاری از پیش نبرده‏اند و تنها کارشان دعوت از ایرانشناسان خارجی با صرف هزینه زیاد و حیف و میل اموال دولتی و جفا در حق مردم و نظام ما بوده‏ است.متاسفانه هنوز هم متولیان،مرعوب‏ خارجیان هستند و به محققان ایرانی چندان اهمیتی‏ نمی‏دهند.

کیهان فرهنگی:شنیده‏ایم که شما در همایش‏ «انسان و آب»مقاله جالبی درباره‏ چشمه‏های شیرین دریای عمان و خلیج فارس ارایه داده‏اید،لطفا در این‏ مورد هم توضیح بفرمایید.

استاد افشار:بله،من در همایش انسان و آب‏ که از سیزدهم تا پانزدهم تیر ماه سال جاری در رامسر برگزار شد،در زمینه چشمه‏های شیرین دریای‏ پارس که شامل دریای مکران یا عمان و دریای پارس‏ بود،صحبت کردم و گفتم:پیرامون بحرین،قطر، عمان،کیش و لاوان و پیرامون آب‏های بندر لنگه و تنگه هرمز و اطراف تنب‏های کوچک و بزرگ، چشمه‏های آب شیرین از کف دریا بالا می‏زند و در زمان قدیم،آب شرب مردم جزیره‏های فارور و قشم و کیش از این طریق بوده است.آن زمان، غواصان به قعر دریا می‏رفتند و با مشک آب شیرین‏ از ته دریا می‏آوردند.

کیهان فرهنگی:این چشمه‏ها در چه عمقی از دریا هستند؟

استاد افشار:متفاوت‏اند،از ده تا 60 متر،اما بیشتر در عمق 20 متری هستند.

کیهان فرهنگی:امکان دارد به وسیله لوله‏کشی، آب را از این چشمه‏ها به جزیره‏ها کشید؟

استاد افشار:می‏گویند نماینده سیاسی‏ انگلستان در خلیج فارس،در اطراف بحرین‏ در گذشته لوله‏کشی کرده و باغ بزرگی را هم ایجاد کرده بود،در اطراف بستک و بندر لنگه هم که در هنگام جذر که آب دریا به داخل می‏رود،زن‏های‏ بندری با کوزه‏هایشان زمین را می‏شکافند و کوزه‏هایشان را از آب شیرین چشمه‏های آنجا پر می‏کنند و همچنین شنیده‏ام در بحرین به وسیله‏ پمپاژ،آب شیرین استخراج می‏شود.

کیهان فرهنگی:منشأ این چشمه‏ها از کجاست؟

استاد افشار:بر اساس تحقیقات،آب این‏ چشمه‏ها از دامنه‏های زاگرس است،چون شیب‏ کرانه ایران بیشتر است و مثل عدد هفتی است که‏ یک ضلع آن بزرگتر باشد.وقتی شیب زیادتر است،آب از زیر زمین کف خلیج فارس بالا می‏زند و بیشتر هم آب از جاهایی که گسل بیشتر است و حالت تکنوتیکی دارند،یعنی حالت شکافتگی و لرزش در زمین است،بیرون می‏زند و حتی بعضی‏ از زمین‏شناسان عقیده دارند که آب چشمه زمزم در عربستان هم از دامنه زاگرس و از کوههای ایران‏ است که از آنجا ظاهر شده است.

کیهان فرهنگی:از لطفی که فرمودید و از وقتی‏ که برای پاسخ به پرسش‏ها در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

استاد افشار:من هم از شما و همه‏ دست‏اندرکاران کیهان فرهنگی:ممنونم و برایتان‏ آرزوی توفیق دارم.